

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بمناسبت ۱۶ آذر

۱۶ آذر در راه است. ۱۶ آذر با مبارزه و جانفشانی دانشجویان علیه دیکتاتوری لجام گسیخته رژیم کودتای پهلوی در سال ۱۳۳۲ که فضای سیاسی جامعه را تحت تاثیر قرار داد به تاریخ جنبش آزادیخواهانه مردم ایران پیوست.

از آنزمان ببعد دانشگاه همواره یکی از دژهای محکم مبارزه علیه اختناق حاکم و نیروهای سرکوبگر آن بوده است. از اینرو رژیم های حاکم در ایران همواره در تلاش بوده اند که این سنگر مبارزه آزادیخواهانه را به تصرف خود درآورند. رژیم اسلامی دو سال بعد از انقلاب همزمان با یورش به دستاوردهای مردم ایران با براه انداختن انقلاب خونین فرهنگی هزاران نفر از دانشجویان چپ و آزادیخواه و کمونیست را روانه شکنجه‌گاه و به مقابل جوغه اعدام فرستاد تا زیر تازیانه وحشت این سنگر مبارزه آزادیخواهانه را نیست و نابود کند.

جمهوری اسلامی در طی بیش از دو دهه گذشته تحت شرایط سرکوب‌های خونین و با استقرار سیستم گزینش دانشجو و اعمال کنترل پلیسی، اخراج و برکناری استادان آزاده و ترقی خواه تلاش کرد تا محیط دانشگاه را برای همیشه از افکار چپ و سوسیالیستی دور کند. اما تحرکات و تحولات چند سال اخیر در جنبش دانشجویی نشان از آن دارد که جمهوری اسلامی در دستیابی به اهداف خود ناکام مانده است.

حمایت نسبتاً گسترده دانشجویان از مبارزات کارگران شرکت واحد در بهمن ماه سال گذشته، مبارزه برای آزادی دانشجویان در بند، مبارزه برای برچیدن بساط نهادهای مذهبی و نیروهای سرکوبگر از محیط دانشگاه، مبارزه برای آزادی بی قید و شرط



تلاشی که به بار نشست و رنجی که همچنان باقیست

اینگونه در طول هزاران سال و در طی این روند دردناک، طولانی و تاریخی بنای فرهنگ، عادت و سنن ریشه‌داری شکل گرفته است که خشونت و اشکال متنوع آن، از جمله خشونت علیه زنان در آن عمیقاً ریشه دوانیده است و با جان سختی به دوباره‌سازی و بازتولید خود مشغول است. رهائی کامل از آن کاری است دشوار و طاقت فرسا اما شدنی، زیرا که این یک نیاز تاریخی و انسانی است.
در صفحه ۶

هرگز چنین مباد!

خشونت و جنایت برای رژیم‌هایی همچون جمهوری اسلامی ایران، امری سازمانیافته، سیستماتیک و هدفمند است. اساساً ارکانی از حاکمیت است که حتی در بسیاری موارد همچون «فرهنگ خشونت» تبلیغ و ترویج می‌شود و هر از چندگاهی برای اینکه از یادها نرود، قربانیانی را نیز در ملاءعام به نمایش می‌گذارد. خشونت در این نوع سیستم‌ها تیغ دو لبه‌ای است که هم محکوم را به صلیب می‌کشد و هم می‌خواهد جامعه را مرعوب سازد.
در صفحه ۳



در حاشیه رویدادها

در صفحه ۸

فتوای قتل روزنامه‌نگاران

در صفحه ۱۱

مصاف جناح‌های بورژوازی بر سر قدرت و تکالیف ما

در صفحه ۹

سیاست سرکوب، محاکمه و زندانی کردن فعالین کارگری توسط رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد

در صفحه ۱۲

بیان و عقیده، وجود چندین نشریه و ده ها سایت و وبلاگ دانشجویی که بخش چپ جنبش دانشجویی را نمایندگی می کنند، همه اینها نشانگر این واقعیت است که جنبش دانشجویی می رود تا نقش برجسته تری در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران ایفا کند.

۱۶ آذر امسال باید به روز مبارزه متحدانه و یکپارچه دانشجویان در همه دانشگاه ها برای تحقق این خواست ها باشد.

فعالین و پیشروان جنبش دانشجویی باید آگاه باشند که جنبش آزادیخواهانه مردم ایران تنها و تنها در صورتی می تواند با گامهای استوار

پا به جلو نهد که طبقه کارگر آگاه و متشکل به ستون فقرات آن تبدیل شود. از این رو فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش دانشجویی باید ایجاد پیوند مبارزاتی با فعالین جنبش کارگری را در دستور کار خود قرار دهند. باید با نیرو و قدرت تمام این سنت سوسیالیستی در جنبش دانشجویی زنده شود.

در شرایط کنونی وجود سندیکای کارگران شرکت واحد، فعالیت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری و اتحاد کمیته های کارگری و چندین شبکه و جمع های کارگری دیگر که هر کدام فعالیت ده ها تن از فعالین و پیشروان کارگری را در خود متشکل کرده اند امر ایجاد پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگری را تسهیل کرده است. فعالین و پیشروان دانشجویی باید این فرصت را دریابند.

۹ آذر ۱۳۸۵

۳۰ نوامبر ۲۰۰۶

در ماشیه روز دانشجو!

عرفان مروت جو

اعتراضات دانشجویی در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ در دانشگاه های کشور و بالاخص دانشگاه تهران موجب شد آن سکوت و انزوای چندین ساله ای که بر دانشگاه ها حاکم بود، شکسته و جنبش دانشجویی را وارد دور جدیدی نماید. شش روز مقاومت و اعتراض پرشور دانشجویان به همراه پشتیبانی توده های کارگر و زحمتکش، توانست پایه های رژیم را بلرزاند و رژیم برای خاتمه این اعتراضات به وحشیانه ترین شیوه ها برای سرکوب متوسل شود. این اعتراضات بار دیگر به حاکمان جهل و خرافه نشان داد که جنبش دانشجویی به همراهی جنبش زنان و کارگران رژیم پهلوی را ساقط نمود و اگر این جنبش ها بمیدان آئین رژیم سرمایه اسلامی ایران را نیز بزیر خواهند کشید.

روز دانشجو همچون روز کارگر سمبل مقاومت، فداکاری و دفاع از انسانیت و ارزش های چپ و رادیکال در جامعه، روز دفاع از آزادی های فردی، سیاسی و اجتماعی، روز ارج نهادن به همه جانبختگان راه آزادی و برابری است. روز دانشجو روز دفاع از جدائی دین از آموزش و پرورش، سیاست و زندگی خصوصی انسان ها، روز اعتراض به سرکوب و خفقان و روز گسستن ریشه های آپارتاید جنسی و روز آنچه انسانیت نام دارد، می باشد.

حوادث ۱۶ آذر ۱۳۳۲ که تظاهرات دانشجویان در تهران بود منجر به کشته شدن سه دانشجو توسط نیروهای رژیم پهلوی شد و از این تاریخ بیعد بود که دانشجویان ۱۶ آذر هر سال با برگزاری مراسم یاد و خاطره دانشجویان کشته شده را گرامی داشته و این روز را به روز اعتراض علیه حاکمیت تبدیل نموده اند. در این روز دانشجویان پیشرو و انقلابی با در اختیار گرفتن تریبون مراسم آنرا به حرکت های اعتراضی و در جهت کسب خواست هایشان به رژیم تبدیل می نمایند.

با دقت روی جنبش دانشجویی متوجه خواهیم شد که این جنبش نیز همانند جنبش کارگری دارای گرایش های متفاوتی در دورن خود می باشد. گرایش ملی مذهبی که از جناح های دفتر تحکیم وحدت گرفته تا مونتلفین جمهوری خواه و سلطنت طلب و جریان های لیبرال و ناسیونالیست، جملگی ادعای نمایندگی این طیف را برعهده دارند. دیگر گرایش درون جنبش کارگری، گرایش چپ و برابری طلب است که قدمت مبارزاتی این گرایش به سال های قبل

از انقلاب ۵۷ و تا به امروز نیز برمی گردد. گرایش های ملی - مذهبی درون جنبش دانشجویی همیشه سعی نموده تا روز دانشجو تنها به صورت سطحی مختص به گرامی داشت سه دانشجو کشته شده در سال ۱۳۳۲ یعنی قندچی، رضوی و بزرگ نیا و خاطره نفرت از نظام پهلوی باشد و اجازه نمی دهد تا دیگر گرایش سوسیالیستی در این جنبش ابراز وجود نماید و تنها دانشجویان را به تغییرات و اصلاحاتی جزئی در محیط دانشگاه و در چهارچوب نظام های موجود تشویق می نماید و کلا گرایش های بازدارنده، سازشکار و طرفدار اصلاحات در جامعه می باشند. اما گرایش دوم، گرایش چپ و سوسیالیست، طرفدار تغییراتی کلی چه در محیط دانشگاه و چه در نظام و کل جامعه می باشد. این گرایش با نقد گرایش اول و افشاء ماهیت فرصت طلبانه آنان، خواستار برهم چیدن کل نظام می باشد و تنها راه حل آزادی و برابری جامعه را سرنگونی نظام اسلامی ایران و برقراری سوسیالیسم می دانند.

آنچه که دارای اهمیت است این است که در چند سال اخیر جنبش دانشجویی و بویژه گرایش سوسیالیستی درون این جنبش متحدانه تر، جسورانه تر و رادیکال تر از همیشه وارد میدان گشته است. طرح شعار های اساسی همچون " نان، آزادی و برابری " آنهم در دل سیاه ترین رژیم فاسد اسلامی، پدیده ای اتفاقی و خیالی نبوده و نیست، بلکه پژواک درد و رنج میلیون ها انسان محروم و رنج دیده درون جامعه است. امروزه وضعیت سیاسی، اقتصادی رژیم ایران بیش از پیش بغرنج تر گشته و وضعیت نابهنجار در درون جامعه زندگی میلیون ها کارگر و زحمتکش را دستخوش فقر و فلاکت اقتصادی قرار داده است. رژیم اسلامی حاکم بر ایران امروزه با در دست داشتن ثروت و سامان جامعه از جمله منابع عظیم ذخائر نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی همچون آهن، ذغال سنگ، آلومینیم و... نیز صادرات غیرنفتی، توانسته ثروت های هنگفتی را بحیب دولت و سرمایه داران وابسته به دولت سرازیر نماید و در این میان سهم میلیون ها انسان محروم جامعه از فروش منابع طبیعی و غیر نفتی، زندان، شکنجه، اعدام، سنگسار، قصاص، شستشوی مغزی کودکان و نوجوانان و اشاعه افکار پوسیده و خرافی مذهبی، بیکاری بسیار گسترده، اعتیاد، فحشاء، فقر و فلاکت اقتصادی، خودکشی، فروش اعضای بدن، تجارت جنسی، تبعیضات جنسی و ملی و مذهبی و ده ها مصیبت دیگر می باشد.

جنبش کارگری ایران که جنبش میلیونی طبقه محروم جامعه است امروز وارد فاز جدیدی از مبارزات و پیشروی های تازه تری شده است. این جنبش با درک و شناخت واقعی و آگاه به امر مبارزه طبقاتی، توانسته در عرصه های داخل و



پرسی نشریه آرشیو

جمهوری اسلامی از فردای انقلاب مصادره شده ایران، کشتار مخالفان سیاسی عقیدتی خود را آغاز کرد.

فراموش نکرده‌ایم روزهای خون و جنون را دایره کشتار در محاکمات چند دقیقه‌ای بدون رعایت حقوق شهروندی، ابتدا و عمدتاً بلند پایگان نظام ستم شاهی را هدف داشت، چندی بعد به اقلیت‌های دینی و سرکوب‌های قومی و ملی هم تسری یافت. حکم کشتار اما توسط رهبری دینی حکومت وقت و اتوریته مذهبی وی و در توافق کامل با اکثر سرمداران وقت توسط خلخالی و شرکا به فعل در آمد.

این احکام بی‌سابقه که علیه بدیهی‌ترین حقوق دموکراتیک، آزادی، کرامت انسانی و حقوق شهروندی صادر شد، در دوران خود عموماً با سکوت جنبش ترقی‌خواهانه و در راس آن جنبش چپ و همراهی بخشی از روشنفکران مواجه گردید و حکومت اسلامی پس از ضیافت‌های مرگ شبانه‌اش در مدرسه علوی در دو فراز تاریخی دیگر با وقاحتی کمیاب وفای به عهد کرده است.

در سال ۱۳۶۰، کار به دستار کشتار بخشی وسیعی از مخالفان سیاسی کمونیست و مذهبی مخالف خود را در مقابل سکوت بخش دیگری آغاز کرد.

همچنین در تابستان ۱۳۶۷ خمینی به هیئت منتخب خود نیری، اشرافی، رئیسی و پورمحمدی فرمان داد که مسئله وجود زندانی سیاسی را با کشتارها حل کنند.

این هیئت مرگ در محاکمات چند دقیقه‌ای در یک ماهه مرداد تا شهریور ۶۷ نزدیک به ۵ هزار زندانی سیاسی را اعدام کردند و اینک و در هجدهمین سالروز «بم‌رگ خودآگاهان» تابستان ۶۷ به سراغ تعدادی از رهبران سازمان‌های سیاسی و دست اندرکاران مسائل اجتماعی ایران رفته و موضع آنان را در سه مرحله کشتار جویا شده ایم.

۱- کشتار سرمداران و بلندپایگان رژیم ساقط شده در روزهای اول انقلاب

۲- کشتار بخشی وسیعی از رهبران، کادرها و هواداران سازمان‌های سیاسی مخالف در سال ۶۰ تا ۶۴

۳- کشتار بزرگ تابستان ۱۳۶۷

نظر و موضوع شما در قبال این سه مرحله کشتار (در زمان وقوع آن‌ها و حال) چیست؟

هرگز چنین مباد!

هلمت احمدیان

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

دوره‌بندی کشتارها در ایران به آن شکلی که شما در سئوالتان مطرح کرده‌اید، اگر چه می‌تواند به تفکیک هم مورد بحث و بررسی قرار گیرد و فی‌الغالب ایرادی هم ندارد، اما باید در پرتو این امر صورت گیرد که بکارگیری خشونت بر علیه مخالفین و حذف فیزیکی آنها امری همیشگی و درآمیخته و عجیب با همه عمر رژیم جمهوری اسلامی بوده است. نمی‌توان و نباید این تسلسل و بهم‌پیوستگی را بگونه‌ای دوره‌بندی کرد که تنها غلیان‌ها و فرازه‌های این سیاهه را دید. کشتارهای سال ۶۰ و ۶۷ اگر چه بارزها و نقاط عطفی از پرونده جنایات رژیم اسلامی هستند، اما تنها موارد آن نیستند. کشتار و تروریسم دولتی در خارج مرزها، قتل‌های موسوم به قتل‌های زنجیرهای، لشکرکشی به کردستان و اعدام‌های دسته جمعی در این خطه، سنگسار، نقص عضو کردن انسان‌ها، وادار ساختن زندانیان به مصاحبه و ابراز ندامت، شکنجه و اذیت و آزار مخالفین در زندان‌ها و در بیرون زندان‌ها و ... همگی مواردی از پدیده‌ای هستند که اولاً تفکیک آنها برای من ساده نیست و ثانیاً به نظر من مناسب‌تر است که ابتدا تکلیف خود را با نفس ضرورت آن، همچون یک رویه و سیستم از طرف رژیم جمهوری اسلامی روشن کرد و ضرورت اعمال آن را برای رژیم‌های توتالیتر و دیکتاتوری منش بررسی کرد و سپس در پرتو آن این پدیده را به هر شکلی که لازم آید دوره بندی

خارج ایران مطرح و توانسته با جلب حمایت‌های بین‌المللی، بار دیگر در امر مبارزاتی این طبقه دستاوردهای با ارزشی را به اثبات برساند. مبارزه کارگران کردستان اعم از کارگران نساجی، پرریس، شاهر و خیازی و نیز مبارزات کارگران ایران خودرو، پتروشیمی، شرکت واحد و... توانست نقطه امیدوی هم به جنبش کارگری و هم به سایر جنبش‌های اجتماعی دیگر ببخشد.

واقعیت‌های درون جامعه تهی بودن سیاست‌های رژیم ایران را در عرصه روابط داخلی و خارجی کاملاً آشکار نموده است. جنبش‌های زنده توده‌ای و اجتماعی اعم از جنبش کارگری، دانشجویی، معلمان، پرستاران، زنان، جنبش انقلابی کردستان، جوانان و... امروز بیش از پیش بیکدیگر نیازمندند. وجود این جنبش‌ها و اعتراضات کم و بیش سراسری که هر یک از این جنبش‌ها براه انداختند توانسته آن توازن قوایی که رژیم در اوایل سال‌های ۶۰ و با تکیه بر اعمال فشار از جمله زندان، اعدام و شکنجه بر جامعه تحمیل نماید را تا درجات بسیاری پائین آورد. هرچند که هنوز دستگیری و تعقیب آزاداندیشان، کارگران، نویسندگان و روشنفکران و سانسور و خفقان، ادامه دارد اما گرایش‌های درون اجتماع و اعتراضات مکرر، شیرازه سرکوب را از حاکمان جهل و خرافه، گرفته و با هر عملی بدون چون و چرا محکومیت مجدد خود را از سوی جامعه بین‌المللی بدست می‌آورند.

جنبش دانشجویی و در رأس آن گرایش چپ و برابری طلب درون این جنبش، وظیفه‌ای سنگین را جهت پیوند این جنبش با طبقه کارگر بردوش دارد. بیگمان تنها با بمیدان آمدن و پیوند جنبش‌های اجتماعی و ارتباط تنگاتنگ این جنبش‌ها است که رژیم هار اسلامی حاکم بر ایران را بگور خواهند انداخت. برای این مهم با درک و شناخت واقعی از گرایش‌های رفرمیستی و لیبرالی درون این جنبش‌ها و پیوند گرایش چپ و سوسیالیستی و سرنگونی رژیم می‌توان پایه‌های نزدیکی این جنبش‌ها را بهم نزدیک ساخت. امروز هر کدام از این جنبش‌ها از جمله جنبش کارگری در کردستان و دیگر شهرها در جریان مبارزات روزمره خود دستاوردهای گرانبهائی را بدست آورده‌اند، در خصوص جنبش زنان از جمله در گرامیداشت روز جهانی زن و مراسم مستقل زنان در شهرهای ایران و کردستان، گرایش‌های سوسیالیستی درون این جنبش‌ها بیشتر مطرح گشته و در این میان وظیفه‌های تمامی این جنبش‌ها است تا در هماهنگی با یکدیگر متحدانه و پیگیر در امر مبارزاتی هم‌دیگر را یاری رسانند.

در ۱۶ آذر امسال می‌باید تمامی جنبش‌های موجود و در رأس آن جنبش دانشجویی این روز را متعلق بخود دانسته و با اتحاد و پیوند با هم مبارزه انقلابی خویش را پیش برند. ۱۶ آذر جنبشی است متعلق به جناح اکثریت جامعه یعنی جناح محروم و چپ و

در بررسی دوره‌ای و مشخص جنایات رژیم، تنها استثنا که در سال‌ها و دوره‌بندی‌های شما نیز ذکر شده و جا دارد بطور مشخص و موردی بررسی شود، کشتار سردمداران و بلندپایگان رژیم ساقط شده در روزهای اول انقلاب است.

هدف سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، از این اعدام‌ها در واقع تثبیت حاکمیتش در کشاکشی بود که در بطن بحرانی انقلابی در جامعه جریان داشت. این دوره نیز اگر چه اینک و در مجموعه منطق خشونت و جنایت رژیم، همانگونه که توضیح داده شد قرار می‌گیرد، ولی در زمان خود، به گونه‌ای دیگر رقم خورد و حساسیتی را برنیاخت، چرا که از جنبه‌هایی متفاوت با کل دوران بعدتر بود.

یکی از دلایل این بود که مردم در انتهای دوره‌ای بودند که ساقط شدگان رژیم قبلی خود طی دوره‌ای با گلوله و آتش هر آنچه را که در توان داشتند برای سرکوب انقلاب بکار برده بودند و این امر خود زمینه‌های واکنش و قهر را به زبان رایج مقاومت مردمی تبدیل کرده بود. این اعدام‌ها در شرایطی به وقوع پیوست که جامعه هنوز در غلیان قیامی قهری قرار داشت. در چنین فضایی بود که اعدام سران و فرماندهان رژیم سابق از طرف نیروهای سیاسی با بی تفاوتی روبرو شد.

ولی اگر چشم پوشی‌ها محصول شرایط آن دوره و شرایطی بود که جوش و خروشی درون جامعه، اوضاع را خارج از اراده این یا آن جریان سیاسی رقم می‌زد، اکنون دیگر موظف هستیم تصویر روشن و بدون ابهامی از جامعه‌ای که می‌خواهیم بر ویرانه‌های رژیم اسلامی بنا کنیم بدست بدهیم. نفرت بحق از رژیم سابق نبایستی بر موضع‌گیری اصولی امروز ما در این مورد سایه بیاندازد. ما مخالف حکم اعدام هستیم و هیچ قید و شرطی هم روی آن نمی‌گذاریم. اعلام صریح این موضع می‌تواند از هم اکنون تفاوت جریانات سیاسی و طبقاتی را برای اداره جامعه در آینده نشان دهد. از هم اکنون برای فردای به قدرت رسیدن، باید صراحتاً اعلام کنیم که وقتی به قدرت برسیم، با هیچ مخالفی بدینگونه رفتار نمی‌کنیم که جمهوری اسلامی چه در آن دوره و چه اکنون با مخالفان خود از هر نوعی انجام داد و می‌دهد. در نظام آینده مورد نظر ما بررسی جرم برای هر متهمی می‌باید بر اساس موازینی قانونی و انسانی که در آن متهم حق دفاع از

سیستماتیک و همچون رکنی از حاکمیت رژیم اسلامی دید، از این جنبه نیز حائز اهمیت است، که این تعریف با عملکرد بعضی جریانات سیاسی در دوره‌هایی در تعارض قرار می‌گیرد. سکوت، اغماض و یا توجیهاتی که بعضی از نیروهای سیاسی برای مقاطعی از این کارنامه کشتار و جنایات رژیم داشته‌اند و یا تراشیده‌اند، به نظرم به همین مسئله برمی‌گردد، که آنها در خوشبینانه‌ترین حالت در دورانی به ماهیت رژیم توهم داشته‌اند و یا به مجیزگویی آن تبدیل شده‌اند، در میان سران رژیم پدرخوانده داشته و یا با به تمجید «جناح ضدامپریالیست و مترقی» پرداخته و در مواردی فراتر، همراه و همسو با نیروهای سرکوبگر رژیم به شکار مخالفین سیاسی بویژه نیروهای چپ و رادیکال پرداخته‌اند.

بر این اساس مایلم مرزبندی صریح خود را با این عبارتی که در مقدمه سئوالات شما است ابراز دارم. شما اشاره کرده‌اید که احکام بی‌سابقه علیه بدیهی‌ترین حقوق دموکراتیک، آزادی، کرامت و حقوق شهروندی در دورانی با «سکوت جنبش ترقی خواهانه و در راس آن جنبش چپ و همراهی بخشی از روشنفکران مواجه گردید!»

نمی‌دانم منظور از جنبش ترقی‌خواهانه و در راس آن جنبش چپ از منظر «آرش» کیست؟ ولی اگر از موضع خودمان (کومه‌له و حزب کمونیست ایران) که خود را بخشی از جنبش ترقی خواهانه و چپ می‌دانیم بخواهم پاسخ بدهم، درست برعکس است. ما و فراتر، طیفی وسیعی از جریاناتی که آنها را جنبش چپ و رادیکال و کمونیست می‌شناسیم، هیچگاه در مقابل سرکوب و جنایات رژیم اسلامی نه تردید و توهمی داشته‌ایم و نه سکوت کرده‌ایم و فراتر، بر علیه آن با تمام توان ایستاده‌ایم.

این صدا ممکن است به دلیل قلم و قمع بی‌رحمانه‌ای که رژیم اسلامی بر علیه مخالفین خود بویژه نیروهای کمونیست و انقلابی داشته است، در دورانی ضعیف بوده، ولی هیچگاه خاموش نگردیده است. ما جریاناتی را که در سطور بالا به آنها اشاره کردیم و در مقاطعی از این تاریخ خونین به دلیل مواضع سیاسی سازمانیشان از سکوت و اغماض فراتر، با نیروهای سرکوبگر رژیم همکاری کردند، جزو «جنبش ترقی خواهانه و چپ» نمی‌دانیم و فکر می‌کنیم حتی در چارچوب پرنسیب‌ها و نقطه نظرات لیبرالی کنونی‌شان نیز، مقروض توضیح مواضع آن دوره‌شان به توده‌های زجر دیده مردم هستند.

دوره‌بندی که در سئوالات شماست، یا دوره‌بندی‌های دیگری که برای زندان و سرکوب مخالفین سیاسی در ایران می‌شود، از قبیل دوره اول از سال ۵۸ تا ۶۰، دوره دوم از سال ۶۰ تا ۶۳، دوره سوم از ۶۳ تا ۶۶ و دوره چهارم از ۶۶ تا ۶۷، هر کدام صد البته توضیح خاص‌تر خود را دارند و بازای شرایط اجتماعی و ضرورت‌های سیاسی آن دوره‌ها صورت گرفته‌اند، اما همگی به یک هدف خدمت کرده‌اند و همگی با شدت و ضعف‌ها و توجیهات متفاوت از طرف رژیم برای حفظ و بقای خود، به مانند رکنی از یک فرم شناخته شده از حاکمیت عمل کرده‌اند. همگی این دوران از منطق زوری سیستماتیک نشأت گرفته‌اند، که هیچ انسان مسئول و منصفی نمی‌تواند استثنائی برای هیچ دوره‌ای از آن قائل شوند.

خشونت و جنایت برای رژیم‌هایی همچون جمهوری اسلامی ایران، امری سازمانیافته، سیستماتیک و هدفمند است. اساساً ارکانی از حاکمیت است که حتی در بسیار موارد همچون «فرهنگ خشونت» تبلیغ و ترویج می‌شود و هر از چندگاهی برای اینکه از یادها نرود، قربانیانی را نیز در ملاءعام به نمایش می‌گذارد. خشونت در این نوع سیستم‌ها تیغ دو لبه‌ای است که هم محکوم را به صلیب می‌کشد و هم می‌خواهد جامعه را مرعوب سازد. نوسانات و برتری این کفه بر آن دیگری در دوران مختلف فرق کرده است، مثلاً قتل عام سال ۶۷ با هزاران قربانی، برای دوره‌ای طولانی از انظار مخفی ماند، ولی در دوره‌هایی، بعکس تک موردی را به هدف نمایش به عموم و مرعوب کردن مردم شاهد بوده‌ایم.

اعدام و کشتار در طول تاریخ جمهوری اسلامی ایران، پتکی بوده است که همواره و از همان روز ابتدا تا اینک، بالای سر مردم نگاه داشته شده است. تنور سلاخی مخالفان از همان ماه‌های اول بعد از قیام ۵۷ که با اعدام تعدادی از فرماندهان و سران رژیم پهلوی شروع شد، تا اکنون که هر روز تعدادی را به دار یا جرثقیل در ملاءعام می‌آویزند، اگر چه نوسان داشته است، اما هیچگاه خاموش نگردیده است. در همه این موارد یک هدف مشترک وجود داشته است. شبح مرگ را می‌باید همچون پتکی بر سر جامعه نگاه داشت. ترس، اگر همه را به عقب نراند، ولی روحیه محافظه‌کاری را بر جامعه حاکم می‌سازد.

تاکید روی این مسئله، که خشونت و جنایت را همچون امری هدفمند، سازمانیافته و

خود را دارد پیش رود و در قانون اساسی مورد نظر ما حکم اعدام لغو شده است.

بهررو، رژیم جمهوری اسلامی سیما و ظرفیت و پتانسیل کاملاً جنایتکارانه‌اش را از سال ۱۳۶۰ به وضوح کامل نشان داد. این سال که در واقع سال انتقام‌گیری از انقلابیون و سال یورش به دستاوردهای قیام ۵۷ بود، با اعدام چهره‌هایی همچون سعید سلطان‌پور و تقی شاهرام و سعادت و فاضل و ... همراه بود. فرقی که جنایات سال ۶۰ با ۶۷ داشت علنیت آن بود. رژیم اسلامی جامعه‌ای ملتهب و متوقع را با تازیانه بی‌رحمانه اعدام‌های روزانه گروه‌های ۷۰-۸۰ نفره و حتی در موردی ۱۸۰ نفره که اسامی‌شان را در روزنامه‌ها منتشر می‌کرد پاسخ داد. ولی این دوره به تناوب در سال‌های بعدش هم تا سال ۶۴ ادامه داشت.

کشتار بزرگ سال ۶۷ که ابعاد ترانژدیک و پرونده‌اش اینک از طرف بازماندگانش بیشتر روشن شده است، اوج درندگی و استیصال و جنون رژیم است در تنگنا، که همه چهره کریمه خود را می‌نمایاند.

جنایت تابستان ۶۷ که در طی کمتر از دو ماه بیش از ۵۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی را به کام مرگ فرو برد، یک نسل‌کشی بدون اما و اگر است که رژیم را بخاطر آن و به خاطر همه جنایاتی که در طی عمرش انجام داده، باید به محاکمه کشاند.

قتل‌عام زندانیان سیاسی در این سال از طرف رژیم که رهبرش جام زهر در جنگ ایران و عراق را سر کشیده بود و همچنین از مبارزات و اعتراضات زندانیان به ستوه آمده بود، یکی از جنایاتی بود که باید پرونده آن در سطح بین‌المللی در ردیف قتل‌عام انقلابیون از طرف پیونش بعد از کودتای آمریکایی بر علیه حکومت آلنده، در سطح قتل‌عام مخالفین در کامبوج، قتل‌عام مخالفان سیاسی در اندونزی از طرف رژیم سوهارتو و در سطح جنایاتی که رژیم صدام بر علیه کردها موسوم به «انفال» و ...

مرتکب شد، قرار داد. کشتار و جنایت جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف تاریخش که به فجایعی تا حد ژنوساید (نسل‌کشی) سیاسی، بویژه در سال ۶۷ انجامیده است، حتی در چارچوب نرم‌ها و قوانینی که خود دنیای سرمایه‌داری در قالب کنوانسیون هایش دارد (از جمله کنوانسیون مجازات جنایت نسل‌کشی) باید مورد دادخواهی قرار گیرد، امری که با کارزاری همه جانبه و پیگیرانه و بین‌المللی با همکاری و همگامی همه جریانات سیاسی پیشرو و مدافع حقوق انسانی، می‌تواند عملی گردد.

این کارزار می‌باید متکی به همه صداهای



باید این حرکت از این مرحله فراتر رود و زمینه‌های دادخواهی و برگزاری دادگاهی بین‌المللی بیشتر شود. حداقل بهره این امر این است که روابط کشورهایی که مدعی حقوق بشر هستند را با جمهوری اسلامی دشوارتر می‌سازد.

این حرکت و دادخواهی می‌تواند جنبشی عمومی را در همدلی با اعدامیان و انزجار از جنایت به‌مراه بیاورد. آنچه که امروز لازم است فعالیت پیگیر در جهت افکارسازی

برای لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام و به طور کلی برچیده شدن زندان‌های سیاسی است. در تحولات آتی جامعه ایران نباید به هیچ جریانی اجازه داد که به فکر انتقام بیافتد و همچنان این تسلسل زندان و شکنجه و اعدام مخالفین ادامه یابد. لازمه این امر، حرکت و مبارزه پیگیرانه همگی ما برای لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام و به طور کلی برچیده شدن زندان‌های سیاسی در شرایط فعلی است. این شعار و خواست می‌باید در پلاتفرم مبارزاتی جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی برجستگی بیشتر پیدا کند. این تنها روندی است که ضمانتی را برای عدم تکرار چنین فجایعی بوجود می‌آورد.

مدافع حقوق بشر و وجدان‌های آگاه در سطح بین‌المللی متکی گردد و در اعتراض به دولت‌های بورژوازی به خاطر سکوت آگاهانه و منفعت طلبانه‌شان در مقابل این جنایات پیش رود.

بدون تردید از طرف بسیاری از محافل و مجامع سیاسی، از طرف بازماندگان و خانواده‌های اعدامیان و جنایات رژیم، تاکنون تلاش‌های ارزنده‌ای در جهت محکومیت و به خواست مجازات سران رژیم که در این جنایات دست داشته‌اند انجام گرفته است. و همچنان در سال‌های اخیر بزرگداشت اعدامیان سال ۶۰ و ۶۷ به حرکتی گسترده در داخل و خارج کشور تبدیل شده است و خاوران به شهادی بر علیه این جنایات تبدیل گشته است. این حرکت اکنون بیشتر

صدای انقلاب ایران (رادیو کومه له)

ظهرها: ۱۳ تا ۱۴

عصرها: ۱۹ تا ۲۰

شب‌ها: ۲۲ تا ۲۲،۳۰

۷۵ متر برابر ۳۸۸۰ کیلوهرتز

۶۵ متر برابر ۴۳۸۰ کیلوهرتز

۴۹ متر برابر ۶۴۳۰ کیلوهرتز



صدای کومه له،

رادیوی ماهواره ای ۲۴ ساعته

بر روی فرکانس ۱۲۴۷۶

در مجموعه "هات برد ۳"

صدای مزب کمونیست ایران

شب‌ها: ۲۰ تا ۲۱

صبح جمعه‌ها: ۸ تا ۹

۷۵ متر برابر ۳۸۸۰ کیلوهرتز

۶۵ متر برابر ۴۳۸۰ کیلوهرتز

۴۹ متر برابر ۶۴۳۰ کیلوهرتز

ناصر امین نژاد

تلاشی که به بار نشست و رنجی که همچنان باقیست

بخشی از این ساختار زورمدار تبدیل شد و در جامعه سایه‌گستر گردید، تا فرمانروایی و فرمانبرداری، تا سروری و بندگی مستدام بماند. خشونت علیه زن همچون بخشی از این خشونت مرگبار عمومی و جاری شده در جامعه است، بلکه بخش افزونتر آن.

طبیعت سرکش و بی بندوبار این مالکیت و این خشونت دامن خانواده را نیز گرفت و نتوانست از حیطة آن بدور بماند، زیرا ابتدا به ساکن زن از دایره فعالیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به حاشیه پرتاب گردید. سازماندهی اجتماعی بر پایه برتری مرد پی‌افکنده شد و بر این مبنا زن با کوله‌باری از وظایف سنگین، اما حساب ناشدنی در درون خانه به مایملک مرد فرمانروا درآمد، به عنصر و کالائی قابل خرید و فروش و معاوضه در جامعه درآمد که هیچگونه دخالتی در سرنوشت خود نمی‌توانست داشته باشد. این شکاف و جدائی‌های هر دم فزونی گرفت و خشونت دیگری بار از آن زاده شد.

اگر خشونت فرمانروایان برای حفظ دولت و حکومت خود توجیه و شیوه‌ای بود برای قوام و برتری بر مردم و جامعه، یقیناً خشونت علیه زن در خانواده و جامعه با همان روش‌ها و توجیهات برای قوام سیستم

مردسالارانه بر زن و خانواده و جامعه بود. این «اشتراک منافع» روند طولانی تولید و بازتولید آنرا به گردش درآورده است. می‌بینیم که شیوه‌های توجیه خشونت و بازسازی آن نیز یکسان است. اگر فرمانروایان و حاکمان به هر دری می‌زنند و از هر شیوه‌ای برای اعمال و توجیه برتری خود به انواع دسایس، فریبکاری، زور و زر و دروغبافی متوسل می‌شود، اگر خشونت فیزیکی تا نصایح مذهبی و آسمانی، تا افسانه و اسطوره و «اندیشه» را به یاری طلبیده‌اند، در عرصه خانواده نیز برای توجیه و اعمال انواع خشونت علیه زن به همه این مستمسکات، از زور و جنایت‌بارگی تا مظلوم نمائی و پناه بردن به آسمان‌ها، تا به یاری گرفتن قلم‌ها و «اندیشه»‌های مزدور و بیمار دست می‌آزند و آنرا «قانونیت» می‌بخشند.

در این خصوص البته مذهب در انواع شکل‌های آن و بدرجات مختلف شدت و ضعف خود و در ضمن همه رنگ

همرزمان قربانی شده‌شان همچنان پایمال چکمه‌دژخیمان تروخیلو بماند و بتوانند با فراغ بال از آن بگذرد. اینان با حضور و مقاومت تحسین برانگیز خود در همه عرصه‌های مبارزاتی همدوش مردان آزاده و پیشرو، این روز را به سمبل هرچه فشرده‌تر ساختن صفوف مبارزاتی و همبستگی تنگاتنگ و فزاینده و الهام‌گر دور جدیدی از این مبارزه مرگ و زندگی خودتبدیل ساختند. این مبارزه پس از بیست سال به بار نشست و خاطره این جنایت در گردهمائی کنفرانس زنان قاره آمریکا و دریای کارائیب بعنوان روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان به تصویب رسید. و باز هم قریب بیست سال دیگری نیز تلاش بی‌وقفه را می‌طلبید تا در بالاترین سطح جهانی، یعنی تصویب در سازمان ملل



متحد به غنچه بنشیند و صدای این ناعادالتی و این بربریت یعنی خشونت علیه زن را در سراسر جهان طنین‌انداز نماید.

اما این دور مبارزاتی تاریخی هنوز تا رسیدن به قله‌های رهائی راه درازی را در پیش دارد. زیرا هنوز باید موانع و خاکریزهای بسیاری برداشته شوند تا بشریت از بند بندگی و خشونت رهائی یابد و پای در سپیده‌دمان روشنائی تاریخ خود بگذارد.

قابل ذکر است که خشونت علیه زنان خلق‌الساعه نیست و کار امروز و فردائی نبوده است، پیشینه بسیار سخت و طاقت‌فرسائی را یدک می‌کشد و تاریخ هزاران ساله‌ای را بدنبال دارد. ریشه‌های این میکروب جان‌سخت برمی‌گردد به آنروزهائی که تخم حرص و آز مالکیت در جان جامعه فشانده شد، به آنروزهائی که انسان بخاطر سود بیشتر یوغ اسارت و بندگی را به گردن هم‌نوع خود انداخت. از مبدا این بیگانه شدن انسان از خود دیگر خشونت علیه زن نیز به

این روزها بمناسبت ۲۵ نوامبر «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زن» بار دیگر موضوع خشونت علیه زنان و تبعات زیانبار آن در جوامع انسانی مورد بحث فراگیر رسانه‌ای قرار گرفته است. حرکت‌های اعتراضی، سخنرانی‌ها، میتینگ‌ها و آکسیون‌های فراوانی در سطح جهانی برگزار شده‌اند. فریادهای اعتراض، تلاش‌های بی‌وقفه مردان و زنان آزاده و پیشروی را شاهد بوده‌ایم که علیه این بربریت و نامردمی نسبت به نیمه جامعه انسانی یعنی زنان سازماندهی شده بودند.

خاطره این روز به جنایت بزرگی برمی‌گردد که آمران سرویس‌های امنیتی دیکتاتوری «تروخیلو» در جمهوری دومینیکن، که در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۶۰ مرتکب شدند. این جانان در آنروز سه خواهر مبارز را، خواهران میرابل (پاتریشا، مینروا و ترزا، از اعضای جنبش‌رهائی بخش ۱۴ ژوئن) را در راه بازگشت از زندان و پس از دیدار با شوهران دربندشان، که خود از رهبران حزب سوسیالیست خلقی و جنبش رهائی‌بخش دومینیکن بودند، ربودند و به شیوه جنایتکاران جمهوری اسلامی در قتل‌های زنجیره‌ای بطرز فجیعی دشنه‌آجین کردند و جسد آنان را به دره‌ای در حومه شهر انداختند.

این روز و این جنایت خونین بر اثر تلاش‌های پیگیر و همه‌جانبه نیروهای پیشرو جامعه و بویژه در نتیجه شرکت بی‌وقفه خود زنان و صفوف فشرده آنان در مبارزه علیه دیکتاتوری و بخاطر عدالت و استیفای حقوق پایمال شده‌شان به سمبل مبارزه بسیار جدی‌تر در این راه پر ارزش تبدیل شد. دیکتاتوری «تروخیلو» می‌خواست با محو فیزیکی این سه زن آزاده و مبارز و هزاران قربانی دیگر گریبان خود را از چنگ مردم حق‌طلب و ناراضی برهاند، نامشان را و خاطره‌شان را در عمق دره‌ها مدفون سازد. اما جبر تاریخ به مرام دیکتاتورها نمی‌چرخد، بلعکس آنچه بوقوع پیوست درخشش آوازه نام این سه زن و مطالبات حق طلبانه‌ای بود که این پیکارگران پیگیر زندگی و هستی خود را بر آن نهاده بودند و بالاخره آنچه بوقوع پیوست نگوینساری تروخیلو و ژنرال‌هایش در زباله‌دانی تاریخ بود.

زنان مبارز و خستگی‌ناپذیر دومینیکن با حضور گسترده خود اجازه ندادند خون

ایران» قریب نه دهه قبل وارد ادبیات سیاسی جامعه ایران شد. اولین تجمع زنان در هشت مارس در شهر رشت و توسط این حزب برگزار گردید و همین کمونیست‌ها بودند که برای اولین بار در تاریخ این جامعه اقدام به نشر نشریات ویژه زنان و سازمان‌دادن اولین تجمعات و انجمن‌های زنان یا به تعبیر آنزمان «نسوان» کردند.

فراموش نکنیم که کومله بمثابه یک نیروی پیشرو و انقلابی جامعه در کردستان نقش بسیار بسزائی را در شکستن تابوی ارتجاع و اندیشه فروستگی زنان ایفا کرد و گام‌های بسیار جدی و عملی را برای به میدان کشاندن زنان و حمایت از آنان در همه عرصه‌های اجتماعی سیاسی و فرهنگی و همچنین سازماندهی آنان برداشت.

امروز باید این تجارب موفق را بیشتر غنا بخشید، باید تصویری روشن از وظایف، خواست‌ها، نیازها و اولویت‌ها را داشت و برای رسیدن به آن پا بمیدان عمل گذاشت و از همه امکانات برای رسوخ دادن اندیشه‌های انقلابی در میان زیرین‌ترین لایه‌های اجتماعی تلاش نمود. این جنبش عظیم انسانی تنها با نیروی مترکم شده و آگاه می‌تواند مسئولیت سنگین رها ساختن جامعه از قید خشونت و بی عدالتی را گام به گام به انجام برساند. این آگاهی را باید به هر طریق ممکن، با بهره‌گیری از دانش و تجربه و هنر تیز سازماندهی، همراه با ابتکار عمل و هنر خلاقیت در بکارگیری شیوه‌های گوناگون به جامعه رسوخ داد. تنها راه رهائی جامعه از این دروازه می‌گذرد.

۲۰۰۶/۱۲/۰۴

از سایت‌های

حزب کمونیست ایران و کومه له
دیدن کنید.

سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



سایت کومه له

www.komalah.org



سایت تلویزیون کومه له

www.komala.tv



و اشکال مختلف در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن هستیم. این نشان از جان سختی و دیرپائی این فرهنگ منقط مردسالارانه و خشونت‌بار دارد. این بدین معنا نیست که تلاش تاریخی و پر رنج بشریت مترقی به عبث درجای زده باشد. ما باید سیرگرایش رو بجلو در ابعاد کلی آنرا بنگریم، آنگاه خواهیم دید که این کار و پیکار بی وقفه چه دستاوردهای عظیمی و چه گهرهای گرانبهائی را در صدف خویش پرورانیده است. آنگاه خواهیم دید که بشریت مترقی و پیشرو بخاطر آزاد کردن جامعه از چنگال بی‌عدالتی و ستم و خشونت چه خرسنگ‌های عبوس و گران وزنی را از سر راه روند دشوار و طولانی تکامل اجتماعی برداشته است و تاکنون چه دستاوردهای بسیار پراهمیتی را بدست آورده است. در این‌صورت است که توقعات و نیازها در جای واقعی خود قرار خواهند گرفت و آنگاه امیدهای خفته و دل‌های مایوس جان می‌گیرند و در راه برکندن این وحشیگری‌های کراهِت‌آور تاریخی که علیه زن و جامعه انسانی جاری است، آستین‌ها را بیش از پیش بالا خواهند آورد.

تمام داده‌های تاریخی و تجربه عملی این پیکار به ما می‌آموزد که سرنوشت این جنبش عظیم رهائی زن از قید و بند خشونت و مردسالاری با مجموعه جنبش عظیم‌تر انسانی بخاطر عدالت و برابری پیوندی ناگسستنی دارد. تنها جنبش عمومی سوسیالیسم است که پیوسته و پیگیر جنبش دموکراتیک و انقلابی زنان را مورد حمایت واقعی و عملی خود قرار داده است. این نه یک ادعا، بلکه یک تجربه و آزموده تاریخی است. باید این تجربه را هرچه بیشتر غنا بخشید. این ممکن نمی‌شود مگر با هرچه فشرده‌تر ساختن همه این نیروها و «یک کاسه» شدن هرچه بیشتر انرژی‌های دموکراتیک و انقلابی موجود، تا هرچه توفنده‌تر راه رو بجلو را پی بگیرند. در این خصوص جنبش دموکراتیک و انقلابی زنان در ایران، تجربه بسیار غنی و موفق را پشت سر نهاده است. پیوند تنگاتنگ این جنبش با حرکت عمومی سوسیالیستی و پیشرو جامعه ثمرات پر بار و دستاوردهای گرانبهائی را در پی داشته است. باید بیش از پیش آنرا پاس داشت و در جهت هرچه بیشتر فشرده‌تر ساختن این تباين و یک بودگی گام برداشت.

فراموش نکنیم که مقوله جنبش زنان و ضرورت دفاع و سازمان‌دادن آن برای اولین بار در ایران توسط «حزب کمونیست

عوض کردن‌ها و ریاکاری‌هایش نقش اساسی و بسیار زیانباری را در توجیه، ابقا و تداوم این بیماری مهلك اجتماعی داشته است. بزرگترین توجیه‌گر خشونت علیه زن و تئورسین نقش درجه دومی زن در جامعه است. این اهرم واپس‌گرا هر کجا افسار قدرتی در دست داشته است با تمام توش و توان جهانی و ضد انسانی خود آن اندیشه غیر انسانی خشونت علیه تمامیت جامعه و بویژه زن را به شدیدترین نوع به اجرا درآورده است. نمونه‌های حاکمیت خونین و خشن کلیسائی در طی صدها سال، حاکمیت طالبان و انواع رژیم‌های دیگر اسلامی در وجوهات مختلفه آن و امروز بویژه حاکمیت بشدت ارتجاعی و قرون وسطائی و سیاه جمهوری اسلامی و وضعیت زنان در این جوامع شکل‌های عملی بسیار بارزی از این اندیشه ضد مردمی را بنمایش گذاشته‌اند.

اینگونه در طول این هزاران سال و در طی این روند دردناک، طولانی و تاریخی بنای فرهنگ، عادت و سنن ریشه‌داری شکل گرفته است که خشونت و اشکال متنوع آن، از جمله خشونت علیه زنان در آن عمیقاً ریشه دوانیده است. و با جان سختی به دوباره‌سازی و بازتولید خود مشغول است. رهائی کامل از آن کاری است دشوار و طاقت فرسا اما شدنی، زیرا که این یک نیاز تاریخی و انسانی است. این مستلزم دگرگون‌سازی بنیادی جامعه است، مستلزم بازسازی و سازماندهی اجتماعی جامعه بر مبنای عدالت و سوسیالیسم است. مستلزم کوشش و تلاش پیگیر، رسوخ اندیشه‌های انقلابی و پیشرو و آگاهی بخش در اعماق جامعه دارد و این خود نیز کار آگاهانه و تعطیل ناشدنی کار و پیکار انسانهای آگاه و پیشرو جامعه را می‌طلبد. شکل‌گیری آگاهانه این مبارزه برحق به میزان پرمیگی و استخوان‌داری افکار عدالت‌خواهانه سوسیالیستی مبنی بر ایجاد جامعه‌ای عاری از ستم و استعمار و بازتولید آن برمی‌گردد. درخت بارور این تلاش و کوشش‌ها بهر میزان که بیشتر ریشه بواند و شاخ و برگ آن افزوده گردد، بی‌گمان آزاد بودن بیشتر سایه گستر خواهد شد و جهشی بزرگتری بسوی رهائی همیشگی خواهد بود. درست بر همین مبناست که گفته شده است «میزان آزاد بودن هر جامعه بسته به رها بودگی زن از قید و بندهای ستم مردسالارانه است».

درست است که امروز در هزاره سوم هنوز شاهد فجایع و خشونت‌های بسیاری در ابعاد

در حاشیه رویدادها

فریدون ناظری

جرج دبلیو بوش، میراث خوار آمران و طراحان جنگ ویتنام، از تاریخ ۱۷ تا ۲۰ نوامبر از این کشور دیدار کرد. او که خود قتل و زخمی شدن صدها هزار عراقی و افغانستانی بی دفاع را در آستین دارد، به آنجا رفت تا نشان دهد که ملت ها، حتی اگر مثل ویتنام، آمریکا را در یک جنگ معین شکست دهند سرانجام دستاوردهایشان بر باد است و باید به سر سفره سیستم سرمایه‌داری و بازار آزاد بازگردند و عملاً به سیاست‌های طبقه حاکمه آمریکا گردن نهند. این واقعیت البته در مورد سرمایه‌داران و حاکمان ویتنام کنونی اتفاق افتاده است، اما اینجا باید به دو نکته توجه کرد. اولاً این سرنوشت محتوم هیچ ملتی نیست. ثانیاً، و این مهم‌تر است، هیچ اقدام سردمداران و دولتمداران کشور ویتنام موانع از افتخارات و بر حق بودن مقاومت قهرمانانه مردم ویتنام و ارتش منظم و پارتیزانی آن کم نخواهد کرد.

سیاستمداران و ژنرال‌های آمریکایی در اوت ۱۹۶۴، همانطور که در مورد عراق اتفاق افتاد، به دروغ ادعا کردند که ارتش شمال ویتنام در خلیج تونکین Gulf of Tonkin به یک کشتی جنگی آمریکا حمله کرده است. آنها در سال ۱۹۶۵ بخشی از ارتش ایالات متحده آمریکا را به همین بهانه روانه جنوب ویتنام کردند تا از سقوط حکومت دست نشانده‌شان، جلوگیری کند. ارتش دهقانی شمال ویتنام و پارتیزان ها، که تازه ارتش استعمارگر فرانسه را بیرون انداخته بودند، به رویارویی با ارتش تازه نفس آمریکا پرداختند. سیاستمداران و ژنرال‌های خود فریب آمریکایی، در سال اول فقط چند هزار نیرو به ویتنام گسیل کردند. آنها، همانطور که در مورد عراق اتفاق افتاد، بر این تصور باطل بودند که مردم از آنها همچون نیروهای رهائی‌بخش استقبال خواهند کرد و خود بر علیه رژیم شمال ویتنام، که از نوعی از عدالت اجتماعی تحت نام کمونیسم الهام می‌گرفت، خواهند شورید. اما طولی نکشید که منادیان دموکراسی آمریکایی با مقاومتی توده‌ای مواجه شدند و برای مقابله با آن صدها هزار نیروی مسلح روانه این کشور کردند. اما چون در میدان نبرد مسلحانه چون برگ درختان در ماه پائیز به زمین می‌افتادند با بمب‌های ناپالم و فسفوری و مدرن‌ترین سلاح‌ها بجان مردم بی دفاع، برنجزارها، گله‌ها و جنگل‌های ویتنام، کامبوج و لائوس افتادند. آنها در سال ۱۹۷۳ به اصطلاح از ویتنام خارج شدند و فقط نیروهائی را برای حفاظت از حکومت دست نشانده‌شان در جنوب باقی گذاشتند. اما حکومت پوشالی جنوب و نظامیان وحشت زده آمریکایی فقط دو سال در برابر ارتش رهائی‌بخش و پارتیزان‌هایش دوام آوردند. درست در سی آوریل ۱۹۷۵ با تصرف کاخ ریاست جمهوری در سایگون (هوشی مین کنونی) به سلطه‌ی جنایتکارانه هیات حاکمه آمریکا، سرمایه‌داران حامی آن و مزدوران داخلی‌اش پایان داده شد. آنچه در کارنامه‌ی ننگین بمب ریزان اتمی در ناکازاکی و هیروشیما ثبت شد برای شرمساری تاریخی نه فقط جرج بوش‌ها و سرمایه‌داران آمریکایی بلکه برای کلیه دولت‌هائی که از آمریکا در این جنگ پشتیبانی کردند بسی بیش از کافی است. نظامیان آمریکایی در ده ساله که در ویتنام حضور داشتند سه میلیون نفر را در این کشور و یک میلیون نفر را در کامبوج و لائوس کشتند. آن بمب‌های فسفوری

که این جنایتکاران بر جنگل‌های ویتنام ریختند هنوز موجب بدبختی آمدن نوباوگان ناقص الخلقه می‌گردد. البته ارتش رهائی‌بخش ویتنام نیز در میدان‌های نبرد، ۵۸ هزار نفر از نیروهای مسلح آمریکایی را کشت و بیش از ۳۰۰ هزارشان را زخمی کرد که این تلفات را نیز باید در کارنامه سیاه سرمایه‌داران و هیات حاکمه وقت آمریکا ثبت کرد.

بهرحال آقای بوش به کشوری رفت که هنوز نیمی از جمعیت ۸۴ میلیونی آن جنایات نیروهای مسلح آمریکا و مخصوصاً شکست و فرار فضاحت بار آنان را بیاد دارند. برعکس خواست سرمایه‌داران و حاکمان کنونی کشور مردم ویتنام با مشاهده جنایتکارانی نظیر بوش آن چیزی را بیاد می‌آورند که آقای وو VU، از کارگران یک کارخانه رنگرزی در حومه‌ی هانوی، به سوزان گلدنبرگ S. GOLDENBERG، نویسنده‌ی "گاردین" گفت:

"انها مثل ترسوها فرار می‌کردند. شکست آنها یک درس بزرگ در بر داشت. وقتی یک ملت کوچک نظیر ویتنام می‌تواند یک ابرقدرت اشغالگر را شکست دهد. دیگران هم می‌توانند این کار را بکنند." به قول اریک هابسبام A. HOBSBAM، مورخ نامور و عدالت‌خواه ساکن انگلیس: "هیچ چیز در تاریخ کم نخواهد شد." تا آنجا که به جنبه سیاسی سفر بوش برمی‌گردد او بدنبال کلاهی می‌دود که باد آنرا برده است.

بر طبق گزارش ایسنا علی خامنه‌ای روز ۴ آبان ۱۳۸۵ (۲۵ نوامبر ۲۰۰۶) در سالروز فرمان تاسیس بسیج توسط خمینی گفت:

"در نظام اسلامی نیروهای مسلح از هنگام ورود به عرصه نظامی به دلیل منطق والای اسلام در واقع وارد میدان عبادت می‌شوند." بر طبق نظر تهیه کننده گزارش خامنه‌ای برخی تفکرات شبه روشنفکری مبنی بر مخالفت با نظامی‌گری را تفکری انحرافی دانسته و می‌گوید:

"در دیدگاه اسلامی نیروهای مسلح انسان‌های دین شعار، دین مدار، دین رفتار آماده دفاع، مایه امنیت و آرامش مردم و عامل قوام کشور هستند."

این حرف‌ها در عین حال که دفاع از نیروهای مسلح است دفاع از دولت پادگانی احمدی نژاد هم هست. راجع به دولت احمدی نژاد باید در فرصت‌های دیگری صحبت کرد، اما به نیروهای مسلح و مخصوصاً سپاه که بیشتر مورد اشاره خامنه‌ای بوده است اشارت بسیار مختصری می‌کنم.

بدون شک ارتش شاهنشاهی، ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران مایه امنیت و آرامش حکومت‌ها، زمینداران و سرمایه‌داران طرفدار آنها بوده‌اند. اما تا آنجا که به توده مردم دهقان، زحمتکش و کارگر بر می‌گردد تاریخ حکایت دیگری دارد. قبل از اینکه چند کلمه‌ای راجع به سپاه و ارتش بنویسم باید یادآوری کنم که حساب نیروهای وظیفه از نیروهای کادر جد است. وظیفه را به اجبار می‌برند. اولین قانونی هم که رضا شاه در این مورد گذراند "اجباری" نام داشت و پس از آن هم مردم خدمت سربازی را خدمت اجباری می‌خواندند.

ماهیت ارتش شاهنشاهی و ارتش جمهوری اسلامی یکی است. هر دو ابزار سرکوبند در دست هیات حاکمه. هیات حاکمه قبلی یک رژیم دیکتاتوری و حافظ منافع سرمایه بود که با اتکا به ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی حکومت می‌کرد. جمهوری اسلامی یک رژیم دیکتاتوری و حافظ منافع سرمایه است که ناسیونالیسم ایرانی را در نوعی از اسلام پیچیده و به خورد مردم می‌دهد. تا آنجا

فرشید شکری

مصاف جناح های بورژوازی بر سر قدرت و تکالیف ما

منصبان رده بالای رژیم را چندان جدی نمی گیرند، چرا که معتقدند عاقبت الامر با انکاء به ظرفیت های خود و حمایت های خارجی به نحوی از انحاء یا حاکمیت را بسمت اصلاحات مورد تعقیب خویش سوق خواهند داد و یا بدیل و آلترناتیو خود را جایگزین آن خواهند نمود.

گذشته از چنین کشمکشی میان اپوزیسیون بورژوائی و حاکمیت، واقعیت بنیادی تری در صحنه سیاسی ایران جریان دارد که حاکی از نوعی همسوئی میان دو طرف درگیر است. هرکدام از طرفین منازعه به سهم خود در جستجوی آنند تا با کنترل جنبش های اجتماعی و آنگاه خالی کردن محتوای انقلابی آنان بویژه جنبش کارگری، نظام کاپیتالیستی ایران را از مواجهه با انقلاب و خطر متلاشی شدن نجات دهند.

این استراتژی مشترک خواسته و یا ناخواسته آنان را در این رابطه در یک صف علیه گرایش چپ و رادیکال جامعه که تلاش دارد تا افق سوسیالیستی را بر جنبش های کارگری، زنان، دانشجویی و جنبش حق طلبانه مردم کردستان بگستراند قرار داده است. بنابراین آنچه صرف نظر از هر جنگ و جدلی برای ماندگاری در قدرت سیاسی و یا بازپس گیری آن بسادگی استنتاج می شود، همکاری و هماهنگی اعلام نشده و غیر رسمی رژیم و اپوزیسیون بورژوا - لیبرال آن در این خصوص است.

واقعیت مذکور مبین اینست که در شرایط کنونی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در ایران، فقط با جمهوری اسلامی به عنوان حامی نظام سرمایه داری و دم و دستگاه سرکوبش طرف نیست. امروزه این جنبش با کل طبقه بورژوازی در دو جبهه بر سر قدرت سیاسی رو در روست. اگر رژیم ضد بشری ایران با مکانیسم سرکوب به مقابله با آن برخاسته، احزاب و جریانات بورژوا - لیبرال که در دوران بقدرت رسیدن اصلاح طلبان حکومتی به استراتژی اصلاح رژیم از طریق حمایت از این جناح دل بسته بودند، اینک با عاریه کردن عبارات و مفاهیمی چون آزادی و دموکراسی و یا حرف

اعتراضات هر روزه کارگران، زنان، جوانان و ملت های تحت ستم از یک طرف و از سوی دیگر عدم توانائی رژیم اسلامی - سرمایه داری در برآورد کردن منافع تمامی بخش های بورژوازی کشور و همچنین پیشبرد امر توسعه اقتصادی متناسب با خواست سرمایه داری ایران، حکومت گران را با بحران داخلی لاعلاجی مواجه نموده است. این وضعیت علی العموم موجبات هراس کل طبقه بورژوازی از اعتلای مبارزات جاری و نیز نارضایتی بورژوازی خارج از کانون قدرت را بخاطر بی کفایتی حاکمان فعلی در رابطه با تأمین کل نیازمندی های ایشان پدید آورده است. همین موضوع بخش لیبرال طبقه بورژوازی ایران را به تکاپو انداخته تا با سود بردن از وضعیت بحرانی رژیم به هر ترتیب ممکن در اداره سیاسی کشور سهیم گشته و یا آنرا از چنگ هم سنخ های مرتجع خود خارج سازد.

البته سردمداران جمهوری اسلامی هم در سنوات گذشته مداوما تلاش کرده اند تا با انطباق برنامه های اقتصادی خود با خواست سرمایه جهانی و نهادهای مالی وابسته به بورژوازی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) بعلاوه بخاک و خون کشیدن جنبش های اعتراضی تا حدودی از فشارهای هم طبقه ای های معترض شان بکاهند.

علی ای حال این سرکوب ها و سمت گیری اقتصادی آنان تنها توانسته در خارج از مرزها موجبات رضایت خاطر قطب های امپریالیستی را فراهم نماید، اما در داخل کشور بعلت ساختار حکومتی ای که لیبرال ها در اساس با آن سر تضاد دارند نتوانسته نیت رژیم را برآورد کند. از اینرو درگیری میان حاکمیت و اپوزیسیون بورژوا - لیبرال کماکان بقوت خود باقیست.

بدیهی است دلیل عمده عقیم ماندن کوشش های رژیم در این زمینه تن ندادن رهبران آن به تقسیم و یا احاله اداره کشور و اساسا کوتاه نیامدن از میانی ایدئولوژیک و اصول اعتقادی نظام است. هرچند باید عنوان کرد لیبرال ها سماجت صاحب

که به منافع مردم کارگر و زحمتکش بر می گردد این دو رژیم فرق چندانی با هم ندارند. به این اعتبار ارتش هایشان نیز با هم فرقی ندارند. تنها تفاوتی که هست این است که در سرکوب مردم معمولا ارتش کمتر پیداست و در زیر اقدامات جنایتکارانه و پر سر و صدای سپاه پنهان می ماند. جنایاتی که ارتش شاهنشاهی در سال ۱۳۲۶ در کردستان و آذربایجان انجام داد همان است که در کردستان بعد از انقلاب مرتکب آن شد. این ارتش از همان اولین نروز پس از سقوط حکومت پهلوی و در دفاع از رژیم تازه متولد شده، جنایتکار و ویرانگر جمهوری اسلامی مردم سندانج را کشتار کرد. در ۲۸ مرداد ۵۸ و بدنبال دروغ و فرمان جنایتکارانه خمینی در حمله به کردستان از هیچ توحشی علیه مردم خوداری نکرد. این ارتش بفرمان بنی صدر بند پوتین هایش را باز نکرد و از اردیبهشت ۵۹ بعد از زمین و هوا به کشتار مردم سندانج و ساکنان شهرها و روستاها پرداخت و جمهوری اسلامی هنوز هم به این کشتار ادامه می دهد. این ارتش برای مردم فقط عامل رعب و جنایت است. آنچه ارتش بدان دست زده در مقیاس بزرگتری در پرونده سپاه پاسداران هم هست. این سپاه و بسیج تحت امرش نه فقط در کردستان، بلکه در تمام شهرهای ایران عامل رعب و جنایت بوده است. تمام خیزش های شهری توسط آن به خاک و خون کشیده شده است. این سپاه در کردستان و در جنگ عراق بکار گیرنده حملات موج انسانی بوده و موجب قتل دهها هزار نوجوان و جوان ایرانی شده است. این سپاه دهها هزار علیل روی دست خانواده ها گذاشته است. ارتش و سپاه عامل مستقیم کشتار مردم در کردستان و شهرهای دیگر ایران هستند. آنها در به کشت دادن و علیل کردن صدها هزار انسان در جنگ ایران و عراق مسئولیت دارند، سپاه بعنوان قاچاقچی مواد مخدر نقشی محرز در به اعتیاد کشاندن مردم دارد. بیش از چهار میلیون معتاد در ایران البته حاصل فشارهای سیاسی، روانی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از وجود جمهوری اسلامی بر مردم است، اما سپاه نیز در گسترش میزان آن نقش دارد. این یک کشتار روانی است. دولت پادگانی کنونی نیز به پشتیبانی سپاه و بسیج سرکار آمده. سپاه، ارتش، بسیج، شهربانی و ژاندارمری فقط عامل رعب، جنایت، پرونده سازی و دو بهمزی هستند. کارگران و مردم آزاده پس از قیام خود این نیروهای سرکوب را بر خواهند چید. ارگان های حاکمیت این مردم مسئولین جنایتکار را دادگاهی و بقیه را باز تربیت خواهند کرد. زنان و مردان بالغ میلشیا غیر حرفه ای خواهند بود.

این گردهمایی و سپس کار مشترک با توجه به پتانسیل بالا و ظرفیت های بالقوه جناح چپ جامعه به تأمین و تکوین شروط اولیه حصول به موقعیت انقلاب کارگری و رسیدن طبقه کارگر بقدرت سیاسی سرعت می بخشد و بی توجهی بدین اصل احتمال تسلط یافتن چشم انداز و افق لیبرالیسم بورژوازی بر جامعه را افزایش می دهد.

بدین اعتبار و با درک شرایط دشواری که تقریباً در سه دهه اخیر به سبب هژمونی و میدان داری لیبرالیسم، جهانی شدن سرمایه و توسعه بازار آزاد بر زندگی و پیکار کارگران و کمونیست ها در سطح جهان و ایران تحمیل شده، جا دارد تا دوباره و این بار بدور از سکتاریسم و تعلقات حزبی و تشکیلاتی به پیشواز ایجاد یک قطب سوسیالیستی کارگری بشتابیم. باید بجای پاس و دلسردی، از ناکامی های گذشته درس گرفت و این تجربیات را در راستای حرکتی قرص و قایم تر بکار برد.

رسیدن به همگرایی، اتحاد عمل و تشکیل قطبی مقتدر تنها به یک ارزیابی کنکرت و برداشت واحد از تحلیل شرایط مبارزه طبقاتی، اوضاع سیاسی و موقعیت گرایش سوسیالیستی در بطن جنبش های جاری نیاز دارد. این درک واحد خود مقدمه ای خواهد بود برای از میان برداشته شدن رادع ها و موانع مختلف در مسیر متحد شدن کمونیست ها، نیرومندتر شدن گرایش سوسیالیستی و نزدیک شدن به اهداف استراتژیک طبقه کارگر.

در عدم حمایت آنچنانی و درخور جنبش های اجتماعی از همدیگر دارد. برکسی پوشیده نیست مادام طبقه کارگر در مقام تنها طبقه موثر در دگرگونی ساختار های روبنائی و زیربنائی جامعه از مبارزات برابری خواهانه زنان، مطالبات دموکراتیک جوانان و خواست های بر حق ملت های زیر دست حمایت ننماید و تا هنگامی که جنبش های اجتماعی هم بازو در بازوی جنبش کارگری ننهند، معادله ی فراق از موقعیت ایده آل در پایان دادن به عمر رژیم و نظام سرمایه داری ایران بی جواب می ماند. بر مبنای این هدف (سرنگونی رژیم و اضمحلال سیستم سرمایه داری) جناح چپ جامعه ملزم است تا همگام با خنثی نمودن راهبردهای گوناگون هر دو جناح رژیم در مهار مبارزات جاری و نقد علمی برنامه عمل های عناصر و جریانات بورژوا - لیبرال، با تمامی قوا در مسیر جلب پشتیبانی مبارزات کارگران، زنان، جوانان و ملت های ستمدیده از همدیگر حرکت کند.

اتحاد نیروهای چپ و کمونیست ضرورتی عاجل و نیازی مبرم

یقیناً رسیدن به این مهم (همبستگی مبارزاتی جنبش ها) بدرجات بالائی درگرو آن است که ابتدا خود نیروهای متشتت و متفرق جنبش کمونیستی ایران حتی الامکان اختلافات نظریشان را اصل قرار نداده و هرچه سریع تر حول آرمان های مشترک طبقاتی دور هم گرد آیند.

زدن از لائیک بودن نظام سیاسی مورد نظرشان و از همه مهم تر با انگشت نهادن برخواست ها و مطالبات جنبش های اعتراضی با این جنبش در افتاده اند. درک این حقیقت، دو سطح از وظایف مبارزاتی این دوره را در دستور کار تمامی نیروهای چپ و رادیکال جامعه می گذارد. این وظایف عبارتند از پیوند زدن و بهم بافتن مبارزات کارگران، زنان، جوانان و ملت های ستمدیده در راستای عاجز ساختن شکست رژیم و کوشش برای ابطال نقشه های لیبرالیسم بورژوازی.

متحد شدن جنبش های اجتماعی، امری حیاتی

ضد انقلاب جمهوری اسلامی نزدیک به سی سال با اعمال دیکتاتوری و سرکوب های خونین پایه های حکومت نامشروع را از گزند مبارزات روزانه کارگران و توده های تهیدست جامعه، زنان بجان آمده از قوانین نابرابر، جوانان محروم از پیش پا افتاده ترین حقوق طبیعی و ملت های خرد شده از سیاست های تبعیض آمیز دولت مرکزی محفوظ کرده و هنوز مقتدرانه به حیات ننگین خود ادامه می دهد.

این تقابل با حاکمان ددمنش و درنده ایران روز بروز ابعاد ماکرو و گسترده تری بخود می گیرد، با این تفصیل و برغم این واقعیت عینی تا حصول به یک شرایط انقلابی که خیزش و قیام نهائی را در پی داشته باشد فرسنگ ها فاصله داریم. علت دوری از این شرایط سوای سرکوب و استبداد مطلق ریشه

گوشه هایی از ابعاد خشونت و تبعیض علیه زنان به اعتراف سازمان ملل در اکتبر ۲۰۰۶

- هر ساله ۵۰۰۰ زن در سراسر دنیا، توسط افراد خانواده خود به دلایل ناموسی به قتل می رسند. از ۱۹۲ کشور، عضو سازمان ملل، حداقل در ۱۰۲ کشور، هیچ قانونی برای مرتکبین خشونت علیه زنان وجود ندارد.
- در ۵۳ کشور، تجاوز مرد به همسر قانونی اش، جرم محسوب نمی شود. در ۹۹ کشور قانونی علیه قاچاق زنان وجود ندارد.
- حداقل در ۷۱ کشور، بخش قابل توجهی از زنان از خشونت جسمی، جنسی یا روانی رنج می برند.
- بیش از ۱۳۰ میلیون دختر ختنه شده اند. عملی که بیش تر در آفریقا و برخی کشورهای خاورمیانه یا میان جوامع مهاجر در اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا رواج دارد.
- کشتن فرزند دختر توسط والدین به شدت در جنوب و شرق آسیا و خاورمیانه وجود دارد.
- اغلب صدها هزار نفری که هر ساله به هدف سوءاستفاده جنسی قاچاق می شوند زن و کودک هستند.
- خشونت علیه زنانی که توسط پلیس دستگیر می شوند یا به زندان می افتند، بسیار زیاد است.
- سال ۱۹۹۴ در جریان کشتارهای دسته جمعی در رواندا بین ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار زن مورد تجاوز قرار گرفتند. در دهه ۹۰ نیز بین ۲۰ تا ۵۰ هزار زن در جریان درگیری های بوسنی مورد تجاوز قرار گرفتند.
- خشونت خانگی و تجاوز عامل ۵۰ درصد بیماری های زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله در کشورهای در حال توسعه و ۱۹ درصد در کشورهای توسعه یافته است
- ریسک ابتلا به ویروس اچ آی وی (عامل بیماری ایدز) در زنانی که مورد خشونت قرار گرفته اند بیش تر است.
- افسردگی رایج ترین پیامد خشونت جسمی و جنسی علیه زنان است.
- دخترانی که خشونت جنسی را تجربه کرده اند اغلب از ادامه تحصیل باز می مانند.
- در هر ۱۸ ثانیه یک زن مورد حمله یا بد رفتاری قرار می گیرد.

فتوای قتل روزنامه‌نگاران

سرانجام روز پنج‌شنبه ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶، خبر فتوای آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی، یکی از مهره‌های اصلی جمهوری اسلامی، مبنی بر صدور قتل این دو روزنامه‌نگار جمهوری آذربایجان، در رسانه‌های جمهوری اسلامی با آب و تاب منتشر شد.

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی و آخوند لنکرانی، با این اقدام تروریستی و غیرانسانی خود، بار دیگر به جهانیان نشان دادند که هنوز از تروریسم دولتی دست نکشیده‌اند.

گفتنی است که ۱۸ سال پیش نیز سلمان رشدی، نویسنده کتاب آیات شیطانی، توسط خمینی، بنیان‌گذار جمهوری جهل و جنایت و ترور اسلامی، به قتل محکوم شد. از آن زمان تاکنون بارها اقداماتی برای اجرای این حکم انجام شده است.

بدین ترتیب، به یک معنی می‌توان گفت که آیت‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، تروریسم دولتی را آشکارا رسمیت داد و دشمنی خود را با آزادی بیان و اندیشه در سطح بین‌المللی اعلام کرد. خمینی، در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷، فتوایی مبنی بر ترور سلمان رشدی به دلیل «ارتداد» و نوشتن کتاب «آیات شیطانی» صادر کرد، و جایزه‌ای سه میلیون دلاری برای کسی که فتوا را اجرا کند تعیین شد.

سردمداران جمهوری اسلامی، رسماً هنوز حکم خمینی را لغو نکرده‌اند و هر سال نیز بر این حکم تاکید می‌کنند. همچنین بنیاد ۱۵ خرداد و سپاه پاسداران نیز جایزه ترور سلمان رشدی را بالا می‌برند.

سران شناخته شده جمهوری اسلامی، از جمله خامنه‌ای، گلپایگانی، فاضل لنکرانی، موسوی اردبیلی، یوسف صانعی، جوادی آملی، سیدمحمدحسین فضل‌الله، هاشمی رفسنجانی، جنتی، یزدی، حسن صانعی، سیدمحمد خاتمی و مهندس میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت)، رسماً و علناً از حکم ترور خمینی دفاع کرده‌اند.

در سال ۱۹۹۱، مترجم کتاب آیات شیطانی به ژاپنی، هیتوشی ایگاریشی در توکیو با ضربات چاقو به قتل رسید، و به مترجم ایتالیایی کتاب هم در میلان حمله شد. در سال ۱۹۹۳ ناشر نروژی کتاب مورد حمله مسلحانه قرار گرفت.

جمهوری اسلامی ایران، تاکنون صدها نفر از فعالین سیاسی و فرهنگی مخالف خود را با همین فتوای علنی و مخفی در داخل و خارج ترور کرده است.

نویسنده مقاله روزنامه صنعت، «رافق ناظر اوغلو تقی‌زاده» مشهور به «رافق تقی‌لی»، یک روزنامه‌نگار سکولار است که باید بی‌درنگ از آزادی بیان او دفاع کرد.

در چنین شرایطی، حمایت از نجات رافق تقی و سمیر صداقت اوغلو، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و همه نیروهای چپ و کمونیست در ایران و در سطح بین‌المللی است.

برگرفته از: «تفسیر رویدادهای هفته»، تلویزیون کومه له



Komala TV

Hot Bird 8 , MHZ 124 766

Kspa 27500, HOR 3/4

info@komala.tv

00442081441539

آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی، نهم آذر ماه برابر با سی ام نوامبر در قم، فتوای قتل دو روزنامه‌نگار جمهوری آذربایجان را صادر کرده است. براساس رسانه‌های جمهوری اسلامی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، در پاسخ به جمعی از مقلدین خود در این جمهوری، حکم قتل نویسنده و مدیر روزنامه‌ای را در جمهوری آذربایجان، به عنوان عاملین توهین به پیامبر اسلام صادر کرده است.

رافق تقی، نویسنده نشریه «صنعت»، چاپ باکو، در مقاله‌ای که در تاریخ پانزده آبان ماه، با عنوان «اروپا و ما» نوشته بود، قران و اسلام و پیغمبر را طرفدار خشونت و جنگ‌طلب و ضدحقوق انسانی نامیده است. این نشریه، غیردولتی و هر دو ماه یک بار در باکو منتشر می‌شود.

رافق تقی، نویسنده‌ای که آیت‌الله فاضل لنکرانی خواستار قتل او شده، در جمهوری آذربایجان، به دلیل انتشار مطلبی که دادگاه آن را موجب تفرقه مذهبی تشخیص داده، به دو ماه زندان محکوم شده است.

سمیر صداقت اوغلو، سردبیر این نشریه نیز که مقاله جنجال برانگیز رافق تقی، تحت عنوان «ما و اروپا» را منتشر کرده است نیز هم در جمهوری آذربایجان مجازاتی مشابه او محکوم شده است.

پیش از این که آیت‌الله فاضل لنکرانی، فتوای قتل این دو روزنامه‌نگار را صادر کند، جمعی از مردم روستای نردران در شمال باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان خواهان قتل رافق تقی شده بودند که پلیس این جمهوری، آپارتمان محل سکونت او را تحت محافظت قرار داده است.

از هنگامی که مقاله رافق تقی در نشریه صنعت چاپ شده، سران حکومت اسلامی، بلافاصله تعدادی از عناصر بسیجی و حزب‌اللهی را به تجمعاتی در تهران و تبریز و اردبیل در مقابل سفارت آذربایجان در تهران کشانده‌اند و با اعمال فشار به دولت جمهوری آذربایجان، خواهان دستگیری و قتل نویسنده و سردبیر نشریه و معذرت‌خواهی دولت آذربایجان از مسلمانان شده‌اند.

در تظاهراتی که اخیراً در مقابل ساختمان کنسولگری جمهوری آذربایجان در تبریز برگزار شد، تظاهرکنندگان شعار می‌دادند: «دولت آذربایجان با اسرائیل هم کلام» و «دولت آذربایجان، مایه ننگ اسلام».

محمدرضا تاج‌الدینی، نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی نیز در جمع تجمع کنندگان به سخنرانی پرداخت و خطاب به دولت جمهوری آذربایجان گفت که اگر انتظار دارد کشورهای اسلامی در مقابل اشغال قره‌باغ توسط غیرمسلمانان از این کشور حمایت کنند باید در برابر آنچه وی اهانت اخیر نشریه صنعت به پیامبر اسلام خواند برخورد قاطع از خود نشان دهد تا چنین «اهانت‌هایی» دیگر تکرار نشود.

این در حالی است که نشریه آذربایجانی صنعت که این مقاله را چاپ کرده، نشریه‌ای مستقل و غیردولتی است. از این رو، سخن‌گوی وزارت امور خارجه جمهوری آذربایجان گفته که سببی برای عذرخواهی دولت جمهوری آذربایجان به دلیل انتشار مقاله‌ای در نشریه‌ای غیردولتی نمی‌بیند.

سیاست سرکوب، محاکمه و زندانی کردن فعالین کارگری توسط رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد

وزارت اطلاعات کرمانشاه بازداشت شده و سپس با قرار وثیقه ۷ میلیون تومانی آزاد شده بود.

- منصور اسانلو رئیس هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد بار دیگر در تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۰۶ به طور وحشیانه ای توسط ماموران لباس شخصی ربوده شد و همکاران وی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.

- تعدادی از کارگران عضو سندیکای شرکت واحد در انتظار محاکمه قرار دارند.

...

سیاست سرکوب و ارباب رژیم جمهوری اسلامی را تنها با مبارزه متحدانه کارگران در داخل و همبستگی و حمایت هم طبقه‌ای‌ها و مدافعان جنبش کارگری در سطح بین‌المللی می‌توان پس راند. کارزار اعتراضی علیه جمهوری اسلامی را ضروری است که با تمام توان ادامه داد. لازم است که کمپین سراسری در دفاع از خواست‌ها و مطالبات کارگران ایران و لغو این احکام ضد کارگری و آزادی بی قید و شرط این فعالین کارگری را پیگیرانه ادامه دهیم.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران

۲۹ نوامبر ۲۰۰۶



رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با هدف ارباب کل طبقه کارگر، سیاست آزار و سرکوب فعالین کارگری را تشدید کرده و کماکان به محاکمه و به زندان کشاندن آنها ادامه می‌دهد. ماموران اطلاعاتی رژیم به منازل فعالین کارگری هجوم می‌برند، آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و امنیت و آسایش زندگی را از آنها سلب می‌کنند...

محکومیت و زندانی کردن فعالین کارگری ادامه دارد:

- محسن حکیمی فعال کارگری و عضو کانون نویسندگان به عنوان آخرین متهم پرونده اول ماه مه سقز در تاریخ ۱ نوامبر به اتهام شرکت و سخنرانی در تجمع اول ماه مه ۱۳۸۳ در سقز محاکمه شده و سپس به دو سال زندان محکوم گردیده است.

- در همین رابطه دادگاه تفتیش عقاید جمهوری اسلامی محمود صالحی و جلال حسینی از فعالین سرشناس جنبش کارگری را در تاریخ ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶ (۲۰ آبان ۱۳۸۵) مجدداً و این‌بار به اتهام تشکیل شورای هماهنگی برای برگزاری اول ماه مه در شهر سقز در سال ۱۳۸۳ به زندان محکوم نمود. طبق این احکام ضد کارگری محمود صالحی به ۴ سال و جلال حسینی به ۲ سال زندان محکوم شده اند.

- جوانمیر مرادی فعال کارگری و رئیس انجمن کارگران برق و فلزکار کرمانشاه به جرم شرکت در راهپیمایی روز کارگر در سال ۱۳۸۵ به دادگاه احضار شد. جوانمیر مرادی قبلاً در بیدادگاه

جهان امروز

نشریه سیاسی

حزب کمونیست ایران

سردبیر: هلمت احمدیان

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

شماره حساب جهان امروز

S-E Banken F-S
53682990054

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان امروز با نویسندگان آن است و تنها مطالبی که با نام جهان امروز امضا شده باشد، موضع رسمی نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۴ است.

آدرس های

حزب کمونیست ایران و کومه له

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I.

Box 704 45

107 25 Stockholm - Sweden

Tel +46-08-86 80 54

cpi@cpiran.org

کمیته خارج کشور

حزب کمونیست ایران

K.K.H.K

Box 704 45

107 25 Stockholm - Sweden

kkh@cpiran.org

دفتر نمایندگی کومه له

در خارج کشور

K.K.

P.O.Box75026

750 26 Uppsala

Sweden

Fax: +46-18-46 84 93

komala@cpiran.org

دوشنبه و جمعه

ساعت ۱۹ تا ۲۲ به وقت اروپا

نمایندگی کومه له

در سلیمانیه

Tel: 3124760 - 3125815

کمیته مرکزی کومه له

Tel: 00442081441539

این شماره جهان امروز

به جای ۸ صفحه در ۱۲ صفحه منتشر می‌شود.